

۷۸ واژه پر کاربرد املائی

هایل: ترسناک		۱
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست	
<p>آن که به دردی دایم و علتی هایل مبتلا باشد و به هیچ تأویل خلاص نیابد. (خارج از کشور - ۸۹)</p> <p>در مقامی افتاده‌ام که هر ساعت موجی هایل می‌خیزد (هنر - ۹۵)</p>	<p>- شرح واقعهٔ حایل به کدام زبان داده شود که شدت صدمت و صولت سطوت آن راه عبارت بسته است. (تجربی - ۸۵)</p> <p>- یکی از ملوک را مرضی حایل بود که اعادت ذکر آن ناکردن اولی (تجربی - ۸۹)</p> <p>- تا به برکات خلوص و یکدلی و میامن هم‌پشتی و معاونت از چندین ورطهٔ حایل خلاص یافتند. (خارج از کشور - ۸۸)</p> <p>هر ساعت سیل آفت قوی‌تر و موج محنت، حایل‌تر می‌گردد. (ریاضی - ۹۲)</p>	
هایل: مانع، مجاب		۲
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست	
<p>- آن حایل میان کفر و دین بود.</p> <p>- ملک فرمود: مانع خشم و حایل سیاست آن بود که صدق اخلاص و مناصحت تو می‌شناختم. (زبان - ۹۳)</p>	<p>- خرگوش گفت: از آن‌گه که هایل فراق در میان آمد و ریسمان لقا به انقطاع رسید به گوشهٔ عزلت افتاده‌ام. (زبان - ۸۷)</p> <p>- چه کنم بین من و دوست اجل هایل بود (تجربی - ۹۴)</p>	
صواب: درست		۳
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست	
<p>- از این اندیشهٔ ناصواب درگذر. (زبان - ۸۹)</p> <p>- پادشاه موقت آن است که کارهای او به ایثار صواب نزدیک باشد و از طریق مضایقت دور.</p> <p>- صواب آن است که صاحب حق را مظفر شمرد. (زبان - ۸۹)</p>	<p>- مگر ثواب باشد که بونصر مشکان که دارای عقار فراوانی است نیز اندر میان باشد. (زبان - ۸۵)</p> <p>- حالی به ثواب آن لایق‌تر که مهمات را خوار شمرده نیاید. (هنر - ۸۸)</p>	
ثواب: پاداش		۴
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست	
<p>- همت بر اکتساب ثواب مقصور گردان. (زبان - ۸۹)</p> <p>- آن که سعی او به مصالح دنیا مصروف باشد، زندگانی بر او وبال گردد و از ثواب آخرت بماند. (خارج از کشور - ۸۹)</p> <p>- سه تن آرزوی چیزی برند و نیابند: مفسدی که ثواب مصلحان چشم دارد. (خارج از کشور - ۹۰)</p>	<p>گاه مجرمان را صواب کردار مخلصان ارزانی می‌دارند. (تجربی - ۸۶)</p>	
نواهی: نهی‌شده‌ها، منکرات، زشتی‌ها		۵
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست	
<p>- و هر پادشاه را که همهٔ ادوات مُلک مجتمع باشد و بنای اوامر و نواهی او بر بنیاد تأمل و مشاورت آرمیده باشد، مُلک او از استیلائی دشمنان مصون ماند.</p> <p>- هر آن‌چه از اوامر و نواهی فرمودی. (سراسری تجربی - ۹۱)</p>	<p>تو همیشه بر طاعت اوامر من اقبال نموده‌ای و از نواحی امتناع کرده. (خارج از کشور - ۸۸)</p>	
نواهی: (ج نامیه) نامیه‌ها		۶
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست	
<p>چه امارت نواحی و مزید ارتفاعات و تمهید اسباب معیشت به عدل متعلق است.</p>	<p>و آن نواهی از فساد و تباهی آن غدار پاک گردانید. (زبان - ۸۶)</p>	

۷	منسوب: آن‌که برای انجام کاری به مقامی گماشته شده است، نصب کرده شده	
	کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
	خواجه احمد به وزارت منصوب شد.	خواجه احمد به وزارت منسوب شد. (زبان - ۸۵)
۸	منسوب: نسبت داده شده	
	کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
	- احتیاطی تمام فرموده است تا به کامکاری سلاطین و تهوّر ملوک منسوب نگردد و حکمی که در حق او رانند از مقتضای عدل دور نباشد. - درویش اگر سخاوت ورزد به افراط و زیاده‌روی منسوب شود. (ریاضی - ۹۳)	- به نادانی و غفلت منصوب گردم. (هنر - ۸۶) - هر گاه که به قصد و عمد منصوب نباشد مجال استعفا ... فراخ‌تر است. (ریاضی - ۹۱)
۹	گذارند: قرار دادن	
	کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
	- دل قوی دار و معاینه خویش را به زرق و شعوزه فرونگذار. (زبان - ۸۸) - تو خبر نداری و به این طمع کار علم خویش فروگذاری و از علم دور افتی.	- عنان سخن به من سپاری و مناظره او با من گزاری. (تجربی - ۸۶) - آن را که خواهم بردارم و آن را که خواهم فروگذارم. (هنر - ۹۲) - و وضعی تر صدقا آن است که در حال شدت و نکبت صداقت را مهمل گزارد (انسانی - ۹۲) - موضع حزم و احتیاط را ضایع نگذارد. (زبان - ۹۳) - ... به هیچ حال دهشت را به خود راه ندهد و خوف و تحیر را در دل مجال نگذارد. (خارج از کشور - ۹۳)
۱۰	گزارند: به جای آوردن، انجام دادن	
	کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
	- ثبات قدم در راه خدمت‌کاری و حق‌گزاری به جهانیان نمایم. (زبان - ۸۷) - شکر نعمت‌های او گزاریم. - اگر کسی همه عمر به صدق دل نماز گزارد. - ثنای باری عزّ‌اسمه می‌گویند و فرض ایزدی می‌گزارند. (خارج از کشور - ۹۲) - چون ملک این باب بشنود، شکر گزارد. (زبان - ۹۴)	- تا حق نعمت گزارده آید و کار از سامان نیفتد. (زبان - ۸۵) - و از حقوق پادشاهان بر خدمت‌کاران گذارد حق نعمت است. (هنر - ۹۱) - باید قدر دانند و شکر آن به سزاتر بگذارند. (زبان - ۹۲)
۱۱	برائت: بی‌زاری، تنفر، بری بودن از جرم، عیب، تهمت و مانند آن‌ها	
	کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
	برائت ساحت و فرط مناصحت و صدق اشارت و برکت دیدار من معلوم خواهد شد. (ریاضی - ۸۹)	با براعت و بی‌زاری روی به مذمت و وقیعت من آوردند. (تجربی - ۸۸) با آن‌که به براعت ساعت و کمال دیانت خویش ثقتی تمام دارد ... (خارج از کشور - ۹۶)
۱۲	براعت: برتری یافتن در دانش و ادب، درگذشتن از همگان، برتری	
	کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
	اسم و شهرت نوبت میمون که روز بازار فضل و براعت است، بر امتداد ایام جاودانگی گردانید. (هنر - ۸۸) این باب آن‌گاه ممکن تواند بود که عفاف موروث و مکتسب جمع باشد و حلیت فضل و براعت حاصل. (هنر - ۹۵)	اختر آسمان برائت و گوهرکان بلاغت و استاد فضلی ماوراءالنهر بود. (تجربی - ۸۹) سرای قناعت از برای برائت شجاعت او پردازیم. (زبان - ۹۲)

تهیه و تنظیم: الهام محمدی

۱۳	غربت: دوری
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
تا جایی که خلق از مکاید فعلش برفتند و راه غربت گرفتند. (تجربی - ۸۹)	ایزد تعالی موهبت محبت تو در چنین قربتی ارزانی داشت مرا و از چنگال محنت فراق بیرون آورد.
۱۴	قربت: نزدیکی
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
منت خدای را، عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. (ادبیات فارسی ۳، درس ۱)	- هر دو مزید غربت، از دیگر خواص خدم مرتبه تقدّم یافته بودند و رجوع معظمات امور با ایشان بود. (زبان - ۸۶) - و هر روز مقامی دیگر در بساط غربت به تازگی می‌یافت تا قدم راسخ گردانید و از جمله‌ی مشیران و محرمان گشت. (تجربی - ۸۷)
۱۵	مذموم: نکوهیده، سرزنش شده
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
- اگر شخص پلید تو را بارها بسوزند و دریاها بر آن برانند، گوهر ناپاک و سیرت مذموم تو از قرار خویش نگرود. - خدعه و تزویر همه صفات مذموم اخلاقی هستند. (ادبیات فارسی ۲، درس ۱۴)	- بد سیرت مذموم طریقت را به تکلف بر اخلاق مرضی آشنا نتوان کرد. (هنر - ۹۱) - سنت‌های مذموم که ظلمه ضاله نهاده بودند به یکبار محو کرد. (خارج از کشور - ۹۲)
۱۶	مضموم: ملمق شده، ضمیمه شده
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
به هندوستان چنین کتابی است و می‌خواهیم که به این دیار نقل افتد و دیگر کتب هندوان بدان مضموم گردد.	دیگر کتب به آن مذموم گردد.
۱۷	تعلّم: علم آموختن
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
و فایده در تعلّم، حرمت ذات و عزّت نفس است، پس تعلیم دیگران همه کس را منفعت حاصل کند.	تا رنج تآلم و تفحص هر چه تمام‌تر نباشد، در سخن این منزلت نتوان یافت. (زبان - ۸۸)
۱۸	تآلم: دردمندی، رنج
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
هر چند تآلم زیادت می‌کنم، گمان من در وی نیکوتر می‌شود و ندامت و تآلم بر هلاک وی بیش‌تر.	خرگوش به برکت خرد پیش‌بین زنگ تعلّم و رنج از خاطر زدود و حجاب بین خود و خطر، حایل کرد.
۱۹	امارت: امیری کردن، فرمانروایی کردن
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
استحقاق وی به رتبت پادشاهی و منزلت امارت معلوم و استقلال وی تقدیم ابواب سیاست و تمهید اسباب ایالت را مقرر.	- چون امیری و حاکمی به عمارت و حکومت ولایتی رود، اهل آن‌جا مطلوب خود را در هر کسوت که متضمن مصلحت خود دانند به عرض رسانند. (تجربی - ۸۵) - اعیان آن شهر فراهم آمدند تا کار عمارت بر کسی قرار دهند که مَلِک ایشان را وارثی نبود. (ریاضی - ۸۷) - اعیان شهر را حضور او موافق نمود و گفتند: شایسته عمارت این خطّه اوست. (خارج از کشور - ۹۳)

تهیه و تنظیم: الهام محمدی

۲۰ عمارت: آبادکردن، بنا کردن، سافتمان، بنا	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
- خانه دل ما را از کرم عمارت کن / پیش از آن که این خانه رو نهد به ویرانی (ادبیات فارسی ۳، درس ۱۳) - در عمارت دستی چون ابر نیسان مبارک دارد. (زبان- ۹۲)	- یکی از ملوک با تنی چند از خاصان در شکارگاهی به زمستان از سرای و امارت دور افتاد. - بلای مرگ را چون هنگام فرود آید، راه بدان امارت عالی چنان یابد که بدان کومه مختصر. (خارج از کشور- ۹۱)
۲۱ امارات: نشانه‌ها، نشان‌ها (جمع اماره)	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
امارات آن بر خود ظاهر نگردانید و هیچ اضطراب ننمود.	پادشاه‌زاده‌ای را که علامات اقبال و عمارات در افعال وی واضح است و ... (زبان- ۹۲)
۲۲ فراغ: آسایش	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
در طلب رضای فراغ دوستان سعی پیوند. (زبان- ۹۰) توجه: هم‌خانواده: نشاط غنا در من آور پدید / فراغت دهم زان چه توان شنید	اگر جان و نفس فدای ذات و فراق او نگردانیم به کفران نعمت متهم شویم.
۲۳ فراق: دوری، جدایی	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق (ادبیات پیش‌دانشگاهی، درس ۱) هر که در طالعش فراغ افتاد / سایه او از او کنار کند (ریاضی- ۹۴)	با هزار سوزش فراغ و آرزومند اشتیاق، شرح واقعه ... به کدام زبان داده شود. (تجربی- ۸۵)
۲۴ سمین: چاق	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
موجودی بود چاق و سمین.	- گاوی ثمین و فربه در چراگاهی روزگار می‌گذراند. علم جوی و طاعت آور تا به جان / زین تن لاغر برون آیی ثمین (تجربی- ۹۴)
۲۵ ثمین: گران‌بها	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
ابلهی را دیدم سمین، خلعتی ثمین در بر و مرکبی تازی در زیر ران و غلامی از پی دوان. (تجربی- ۸۹)	- سخنان نغز و سمین سخنور همه را به التهاب و هیجان آورده بود.
۲۶ عاجل: به شتاب آینده	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
راحت عاجل به تشویش محنت آینده تیره کردن خلاف رای خردمندان است.	مثال: اگرچه در آجل توقفی رود، عذاب آینده بی‌شبهت منتظر باشد. - آه از آن عشق که با شمشععی عشق و شباب / چه جلا داشت دریغا اجلی آجل بود (تجربی- ۹۴)
۲۷ آجل: آینده	
مثال: اگرچه در عاجل توقفی رود، عذاب آجل بی‌شبهت منتظر باشد. (تجربی- ۹۰)	

تهیه و تنظیم: الهام محمدی

۲۸	غدر: میله، مکر، فریب
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<p>تا دلایل غدر و خدیعت و مکر او ظاهر گشت. (زبان - ۸۵)</p> <p>روزگار انصاف گاو بستد و دمنه را رسوا گردانید و غدر و شعوذة او بر شیر معلوم گشت. (هنر - ۹۱)</p>	<p>تا دلایل قدر و مکر او ظاهر گشت. (زبان - ۸۶)</p>
۲۹	قدر: ارزش
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<p>به نزدیک اهل مروّت بی قدر و قیمت گردیم. تا خصم بزرگوار قدر و کریم نباشد اظهار قدرت و شوکت روا ندارد. (تجربی - ۹۲)</p> <p>هر که در ادای شکر و شناخت قدر نعمت غفلت ورزد، نام او در جریده عاصیان ثبت گردد. (خارج از کشور - ۹۳)</p>	<p>[هر فرمان را] آن صدر با غدر بل آن بدر هر صدر، پیش از ادای وحی همی خواندی. (تجربی - ۹۲)</p>
۳۰	سفیر: فرستاده
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<p>پس سفیری به بارگاه پادشاه فرستادند به همراه هدایای بسیار.</p>	<p>زاغ این سخن بشنود و بی واسطه سفیر و مشیر در محضر حاضران زبان بگشود. (خارج از کشور - ۹۰)</p>
۳۱	آلم: درد، نهج
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<p>می زد به شمشیر جفا می رفت و می گفت از قفا / سعدی بنالیدی ز ما مردان ننالند از آلم (زبان - ۹۵)</p> <p>توجه: عَلم: پرچم، نشانه</p>	<p>_____</p>
۳۲	امل: آرزو
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<p>بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است / بیار باده که بنیاد عمر بر باد است (ادبیات فارسی ۲ - بیاموزیم درس ۲)</p> <p>توجه: عمل: کار</p>	<p>با چنین کوتاهی عمر بیان نتوان کرد / قصه طول عمل را که سخن طولانی است.</p>
۳۳	صفیر: صدای بلند
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<p>آن که او آواز مرغ آموخته است، او مرغ نیست، صیاد مرغان است، بانگ و صفیری می کند تا او را مرغ دانند.</p> <p>در هوا چون بشنود بانگ صفیر ... (خارج از کشور - ۹۴)</p>	<p>پرنده، آن جا همی نشست و سفیری می زد.</p>
۳۴	نقض: شکستن، شکستن عهد و پیمان
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<p>اگر آن چه صورت حال است، بازگو کنیم، نقض عهدی که با خرس بسته ام، لازم آید. (هنر - ۸۷)</p> <p>هر که ملک را بر غدر تحریک نماید و نقض عهد را در دل او سبک گرداند، یاران و دوستان را در بلا نهاده باشد.</p> <p>اگر خلاف آن چه در هنگام اسارت گفته ام، مبادرت ورزم، در وقت خلاص و فراغ به نقض عهد، متهم گردم.</p>	<p>غافل تر ملوک آن است که در اهتمام رعایا نکوشد و عهود و موثیق ملک را نغز گرداند. (انسانی - ۹۲)</p> <p>اندیشه نغز عهد و خلاف وعد می کرد. (زبان ۸۵ و ۸۶)</p>

۳۵	نغز، نیک، فوب
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
دَرَدِ پردهٔ غنچه را با دِ بام / هزار آورد نغز گفتارها (ادبیات پیش‌دانشگاهی - درس ۱۱)	سخن‌ها و عذرهای نقض که می‌نهد و مخلص‌های باریک می‌جوید.
۳۶	صلاح: شایسته و مناسب بودن امری، مصلحت، نیکوکاری
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
اهل آن مکان صلاح کار در آن دیدند که شیران را بکشند.	چون اولوالامر از سلاح و فساد ایشان واقف نباشند، مطالب ایشان را به اجابت مقرون گرداند. (تجربی - ۸۵) مروّت عنوان طریقت است و فتوّت سلاح صحبت ... (زبان - ۸۹)
۳۷	طبع: سرشت، طبیعت، ذوق
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
یک نفر نویسنده که در عهدی مشهور و سبکش مطبوع طبع همگان است در عهد دیگری چندان اعتباری به سبک او نمی‌گذارند.	- برای ایّام محنت و روزگار مشقّت گنجی سازم تا شادی دل و فرح تبع من از آن بیفزاید. (هنر - ۸۶) - از خاکساران متواضع هیچ‌کس را این فروتنی و سلامت تبع نیست که شتر راست. (خارج از کشور - ۸۸)
۳۸	غالب: چیره، مسلّم
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
- هوا بر احوال ایشان غالب و خطا در افعال ایشان ظاهر (تجربی - ۸۶) - حسرت و المی بر من غالب و مستولی گردد. (هنر - ۹۱)	همیشه اجل بر امل قالب دارد. (زبان - ۸۹)
توجه: قالب: شکل، صورت مثال: پس اشعار نیکو در قالب غزل سروده است.	
۳۹	ثنا: ستایش
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
- پس از ثنای جمع لب به سخن گشود. - زیادت هزار منبر نهاده شده است که بر آن ثنای باری عزّ اسمه می‌گویند. (خارج از کشور - ۹۲) - دل‌خواه‌تر ثناها آن است که بر زبان گزیدگان و اشراف رود. (هنر - ۹۴)	سه تن آرزوی چیزی برند و نیابند: مفسّدی که ثواب مصلحان چشم دارد و بخیلی که سنای اصحاب مروّت توقع کند. (خارج از کشور - ۹۰ و ریاضی - ۹۵)
توجه: سنا: روشنایی، روشنی	
۴۰	تعویذ: دعایی که بر کاغذ نویسند و با فود دارند، مرز
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
خاک پای تو چو تسبیح به رخ در مالم / خط دست تو چو تعویذ به بر در گیرم	پار آن قصیده گفت که تعویض عقل بود / و امسال این قصیده که هم حرز جان اوست (ریاضی - ۹۵)
۴۱	معونت: یاری، همکاری
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
- و در تخلص تو از آن معونت و مظاهرهت روا نبیند. (هنر - ۹۰) - مرا هیچ تدبیر موافق‌تر از صلح دشمن نیست که در ورطهٔ بلا مانده است و بی‌معونت من از آن خلاص نتواند یافت. (زبان - ۹۱)	- در کسب منافع و دفع مضارّ مؤونتی و مظاهرتهی واجب دارد. (زبان - ۹۰) - اگر کسی را بخت مؤونت نماید و ملازمت این سیرت دست دهد بر آن تحمید و صلت چشم نتوان داشت. (زبان - ۹۳)

تهیه و تنظیم: الهام محمدی

۴۲	متابعت: پیروی کردن
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
از متابعت من اعراض کردند... (تجربی - ۸۸)	امروز که زمانه در اطاعت و فلک در مطابعت رای و رایط سلطان عادل است... (هنر - ۸۸)
۴۳	مطابعت: فرمان بردن
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<ul style="list-style-type: none"> - سر ایشان کبوتری بود که او را موقوفه گفتندی و در طاعت و مطابعت او روزگار گذاشتندی. (ادبیات فارسی ۳، درس ۱۴) - و از حقوق پادشاهان تقریر ابواب مطابعت است. (هنر - ۹۱) 	خواهد که خلیق او را متابعت و مطابعت نمایند. (تجربی - ۸۵)
توجه: املائی این دو واژه «متابعت و مطابعت» را که با یک معنی به کار می‌روند، با یک‌دیگر اشتباه نگیرید.	
۴۴	زَلت: فطما، لغزش
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<ul style="list-style-type: none"> - آدمیان را از روی لغزش و زَلت یا از روی غضب از این نوع حادثه‌ها افتد. - بی‌زَلت و بی‌گناه محبوسم (ادبیات فارسی ۲، درس ۲۲) - رأی زَلت بخشای سعادت‌بخش، بر ایشان ترخّم نمود. (ریاضی - ۹۶) 	<ul style="list-style-type: none"> - گاه ناصحان را به عذاب ذَلت جانپان مؤاخذه می‌نمایند. (تجربی - ۸۶) - هیچ کس از سهو و ذَلت مصون و معصوم نتواند بود. (ریاضی - ۹۱) - آدمی از جرم و ذَلت معصوم نتواند بود. (هنر - ۹۶)
۴۵	مظاهرت: پشتیبانی کردن، یاری کردن، حمایت
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<ul style="list-style-type: none"> - این است داستان موافقت برادران و مظاهرت ایشان در مسرت و مصیبت که هر یک در حوادث ایام و مصایب زمانه به جای آوردند. (خارج از کشور - ۸۸) - اما ملک به عنایت ازلی و مساعدت روزگار و به معونت و مظاهرت یاران توان یافت. (خارج از کشور - ۹۳) 	<ul style="list-style-type: none"> - و در تخلص تو از آن معونت و مظاهرت روا نبیند. (هنر - ۹۰) - به طمع معونت و مظاهرت، مصالحت من بپذیرد و هر دو را به برکات راستی نجاتی حاصل آید. (زبان - ۹۱) - من نه بر کسب خویش اعتماد داشتم و نه به معونت و مظاهرت کسی استظهاری فرا می‌نمودم. (هنر - ۹۵)
۴۶	حمیت: مروّت، مردانگی
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<ul style="list-style-type: none"> - درویشی اصل بلاها و داعی دشمنایگی خلق و و زایل‌کننده زور و حمیت است. (تجربی - ۸۷) - شیر گفت: هرگاه شفقت و حمیت گاو یاد کنم، حسرت مستولی گردد. (هنر - ۹۱) - درویشی و فقر، اصل بلاها و زایل‌کننده زور و حمیت و مجمع شرّ و آفت است. (ریاضی - ۹۳) 	اگر از روی دین و حمیت کوششی پیوسته آید، برکات و ثواب‌های آن را نهایت صورت نبندد. (ریاضی - ۸۹)
۴۷	ستوران: جمع ستور، چهارپایان
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<ul style="list-style-type: none"> - در نواحی روستای او دو شیر پدید آمدند و ستوران را می‌کشتند. - گرمایی سخت و تنگی نفقه و علف نایافت و ستوران لاغر و مردم، روزه به دهن. (ادبیات فارسی ۳، درس ۷) 	غرض کشاورز در پراکندن تخم دانه باشد که قوت اوست اما گاه که علف ستوران است به تبع آن هم حاصل آید. (زبان - ۸۹)
توجه: ستور: جمع سطر	
مثال: در کتاب تاریخ بیهقی، از خلال ستور آن با روحتیات و کردار هریک از ایشان آشنا می‌شویم. (ادبیات فارسی ۳، درس ۷)	

۴۸	تأمل: درباره‌ی امری به دقت فکر کردن، درنگ کردن در کاری
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<p>- این کتاب بر ذکر و اظهار بعضی از آن مشتمل است، تأملی به سزا رود، شناخته گردد. (زبان - ۸۸)</p> <p>- چون تأملی فرماید و تمییز ملکانه بر تزویر تو گمارد، رسوایی تو پیدا آید. (هنر - ۹۳)</p> <p>- در کارها پیش از تأمل و تدبّر آغاز نکند. (زبان - ۹۳)</p> <p>- هر چند که در ثمرات عفت تأمل بیش کردم، ... (زبان - ۹۶)</p>	<p>- من آن راجح سخن قاصر فعملم که در خواتم کارها تعمل کافی نکنم. (ریاضی - ۸۵)</p> <p>- از فواید تدبّر و تعمل غافل باشد تا از فرط استیصال کار او به وخامت رسد. (ریاضی - ۸۸)</p> <p>- خردمند باید که در این حکایت به نور عقل تعمّلی کند. (خارج از کشور - ۸۸)</p> <p>- هر آن چه فرمودی از سر تعملات درونی و فراست بود. (تجربی - ۹۱)</p> <p>- در کارها پیش از تعمل و تدبّر اقدام نکند. (زبان - ۹۴)</p>
۴۹	نسب: نژاد، تبار، نژاد ارجمند
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<p>و نسب او به بزرگان می‌رسید.</p> <p>توجه: نصب: گماشتن، قرار دادن یا گذاشتن چیزی در جایی مثال: به نصب ایشان همّت گماشت.</p>	<p>- ملک‌زاده جواب نیکو و به وجه گفت و از نصب خویش ایشان را اعلام داد. (ریاضی - ۸۷)</p> <p>- که به حسب و نصب ایشان التفات ننماید. (زبان - ۸۸)</p>
۵۰	غمز: سفن‌پینی کردن، آشکار کردن (از کسی، اشاره کردن به چشم و ابرو)
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<p>هول ارتکابی کردی و این غدر و غمز را مدخلی نیک باریک جستی. (هنر - ۹۰)</p>	<p>باد صبا در میان غمزی می‌کرد. (تجربی - ۸۸)</p>
۵۱	مضرب: ممل مضور، منزل، اقامت در شهر
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<p>روزگاری دراز در کسب مال زحمت‌های سفر و حضر کشیده‌ام و حلق خود را به سرپنجه‌ی گرسنگی فشرده. (ادبیات فارسی ۳، درس ۱۱)</p> <p>توجه: «سفر و حضر» غالباً با هم در جمله به کار می‌روند.</p>	<p>انواع هول و خطر و هزینه حذر و مشقت سفر بر حریص آسان‌تر از دست‌درازی برای قبض مال بر سخی. (ریاضی - ۸۸)</p>
۵۲	مذره: پرهیز کردن، دوری کردن، ترسیدن
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<p>ای پسر نیک حذر دار از این هر سه عدد / یک دو بار اینت بگفتم و این بار سوم</p> <p>گر از حسیض جهالت حذر توانی کرد / به اوج عزّ و قناعت گذر توانی کرد (زبان - ۹۵)</p>	<p>کشتی بی‌لنگر آمد مرد شر / که ز باد کز نیابد او حصر (تجربی - ۹۴)</p>
۵۳	خوار: بی‌مقدار، بی‌ارزش
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<p>عاجزتر ملوک آن است که مهمّات ملک را خوار دارد. (تجربی - ۹۰)</p>	<p>ملک از استماع این نصیحت امتناع نمود و سخن مشیر بی‌نظیر خار داشت. (زبان - ۸۹)</p>
۵۴	خاری: تیغ
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<p>خاری که به من در خلد اندر سفر هند / به چون به حضر در کف من دستۀ شب بوی</p>	<p>_____</p>

مهمل: بیهوده، بی‌معنی، کلام بیهوده و بی‌معنی		۵۵
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست	
- جانب حزم را محمل نگذارد. (زبان - ۸۶) - موضع حزم و احتیاط را محمل گذارد. (تجربی - ۹۰)	این قدر مهمل گفت که سررشته‌ی امور از دستمون رفت. (ادبیات فارسی ۳، درس ۳) تا جانب دین و مروّت مهمل گذاشت (زبان - ۹۶)	
مزم: دوراندیشی، هوشیاری		۵۶
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست	
بقا و فراغ ملک و سطوت سلطنت بی‌هضم کامل و عدل شامل ممکن نباشد. (هنر - ۸۸)	- جانب حزم را مهمل نگذارد. (زبان - ۸۶) - اگر اهمالی نمایم از حزم و احتیاط دور باشد. (هنر - ۸۶) - هر که قاعده‌ی کار خود بر ثبات حزم و وقار نهد، عواقب کار او مبنی بر ملامت و مقصور بر ندامت باشد. (ریاضی - ۸۸) بدین حزم، خرد و دهای تو آزموده‌تر گشت و اعتماد بر نیک بندگی و طاعت تو بیفزود. (زبان - ۹۳) - حزم آن باشد که برگیری تو آب / تا رهی از ترس و باشی بر صواب (تجربی - ۹۴) اصحاب حزم گناه ظاهر را عقوبت مستور جایز نشمرند. (تجربی - ۹۵) هر چند حزم بیش‌تر شود، مزیت و رجحان من در اخلاص و مناصحت بر همه‌ی حشم و خدم ظاهرتر گردد. (خارج از کشور - ۹۶)	
توجه: هضم: گوارش		
مرضی: پسندیده		۵۷
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست	
- و پسندیده‌تر اخلاق ملوک، رغبت نمودن است در محاسن صواب و عزیز گردانیدن خدمت‌کاران مرضی اثر. (ریاضی - ۹۰) - تا در دفع مهمّات با یک‌دگر دست در دست هم نهند و چندین ثمرات مرضی شامل گردد. (خارج از کشور - ۸۸)	- پسندیده‌تر اخلاق ملوک، عزیز گردانیدن خدمت‌کاران مرضی اثر است. (تجربی - ۸۶) - واثق به وفای روزگار به رغبتی صادق به کار بندگی و خدمات مرضی مشغول شد. (تجربی - ۸۷) و (خارج از کشور - ۹۱) - و اخلاق نامرضی و عادات نامحمود ایشان را معتبر ندارد. (زبان - ۸۸) - بد سیرت مذموم را به تکلف بر اخلاق مرضی آشنا توان کرد. (هنر - ۹۱)	
مستور: پنهان، مخفی		۵۸
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست	
- هر یک با کینه‌ای در سینه مسطور ترک مواصلت او کردند. (هنر - ۸۵) - حاصل آن باشد که خیر و شر مخفی و مسطور گردد. (تجربی - ۸۵)	- تن ز جان و جان ز تن مستور نیست. (ادبیات پیش‌دانشگاهی، درس ۱) - دربان، اعیان را گفت: این کار مستور گزارید که من جاسوسی گرفته‌ام. (ریاضی - ۸۷)	
توجه: مسطور: نوشته شده، به سطر درآورده مثال: وصف آن در کتب تواریخ مسطور و مذکور است.		
اتباع: پیروان		۵۹
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست	
پس فرمود تا اطباع و حشم او از آن خطّه بیرون کردند. (زبان - ۸۶) الحق پشت و پناه سپاه و اطباع من بود. (هنر - ۹۱)	- و اتباع و حشم او از آن خطّه بیرون کردند. (زبان - ۸۵) - اگر محتاج شوی به لشکر و سپاه و اتباع، همه ساخته آید. (خارج از کشور - ۹۱) - اشارت آن دژخیمان به هلاک من و عزیزان و اتباع کشیدی (زبان - ۹۴)	

تهیه و تنظیم: الهام محمدی

۶۰	صفوت: برگزیده و فالص از هر چیز
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
۶۱	نصاب: مقدار معین از هر چیز
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
۶۲	وزر: بار گناه، گناه
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
۶۳	ممظور: قدغن، ممنوع، تنگنا
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
۶۴	روضه: باغ، گلزار (روضه‌ی رضوان: بهشت)
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
۶۵	ملاوت: شیرینی
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
۶۶	فصاحت: درستی و شیوایی، سمنی روان که با استفاده از لغات و ترکیبات فوش آهنگ و رایج و ترکیب‌بندی درست عبارات و جملات مطلق قواعد زبان صورت می‌گیرد.
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
۶۷	ملاهی: آلات لهو
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست

تهیه و تنظیم: الهام محمدی

۶۸	اهتمام: کوشش کردن، توجه کردن، تیمار داشت
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
اهتمام تامی داشتند. (ادبیات فارسی ۲، درس ۵)	هر که در صیانت ذات خویش اهتمام ننماید، دیگران را در وی امیدى نماند. (هنر - ۹۳)
۶۹	هوزه: فورشید
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
همی گفت کای پاک دادار هور / فزاینده دانش و فرّ و زور	بدانگهی که حور قیرگون شود / چو روی عاشقان شود ضیای او (انسانی - ۹۵)
۷۰	عزیمت: قصد کردن، سفر کردن، حرکت کردن
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
پس از عزیمت رضا شاه - که قبلاً رضاخان بود و بعداً هم رضاخان شد - همه تبعیدی‌ها رها شدند. (ادبیات فارسی ۳، درس ۱۹)	چه می‌خواستی که قرار عظیمت ما در تقدیم و تأخیر آن غرض بشناسی (زبان - ۹۳)
۷۱	صورت: ظاهر، شکل، سیما
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
الهی، روا مدار در ورای صورت آراسته ما سیرتی زشت و ناهموار نهفته باشد. (ادبیات پیش‌دانشگاهی، درس ۲)	از سورت دعوی در حقیقت معنی آویختند. (خارج از کشور - ۹۲)
۷۲	هزل: مسفرگی، شوخی، مزاح
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
- در بین آثار منثور فارسی نمونه‌های برجسته‌ای از ادبیات غنایی، به صورت تحمیدیه، مناجات، هزل، شکواییه، و ... به ظهور رسیده است. (ادبیات پیش‌دانشگاهی، درس ۶) - بنای ابواب کتاب برحکمت و موعظت و آن‌که در صورت هزل فرا نموده تا خواص برای شناخت تجارب و عوام به سبب هزل آن را بخوانند.	قومی لباس هزل و هجو و خوشه فحش و غیبت از نهاد خویش برکشیدند. (خارج از کشور - ۹۲)
۷۳	غوی: گمراه
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
که مرو زان سو بیندیش ای غوی / که اسیر رنج و درویشی شوی (هنر - ۹۴)	نقد را از نقل شناسد قوی (تجربی - ۹۴)
۷۴	نکته: بوی فوش
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
رنگین‌سخنان در سخن خویش نهان‌اند / از نکته خود نیست به هر حال، جدا گل (ادبیات فارسی ۲، درس ۲۳)	نسیم باد صبا چون ز بوستان آید / مرا ز نکحت او بوی دوستان آید (هنر - ۹۶)
۷۵	سمن: گل یاسمن
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
سمن ساقی و نرگس جام در دست / بنفشه در خمار و سرخ گل مست	این چه باد است که از سوی چمن می‌آید / وین چه خاک است کزو بوی ثمن می‌آید (هنر - ۹۶)

تهیه و تنظیم: الهام محمدی

۷۶	مستغلات (ج مستغل): زمین‌هایی که از آن غله برداشت می‌شود. خانه‌ها یا دکان‌هایی که اجاره دهند.
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
مالیات مستغلاتی و تعمیرات کل به عهده موجر است. (زبان فارسی ۳- درس ۲۲)	مستأجر بستان و ضامن مستغلات را که دخل به مشروط وفا نکرده باشد ... (تجربی- ۹۶)
۷۷	سورت: تندی، تیزی، شدت اثر
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
سورت سرمای دی بیداده می‌کرد (ادبیات پیش‌دانشگاهی- درس ۲۴)	او چون صورت آن شیران و صولت آن دلبران مشاهده کرد ... (زبان- ۹۶)
۷۸	ثقت: اطمینان
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
و ثقت دوستان به کرم عهد تو بیفزاید. (خارج از کشور- ۹۶)	برائت ساحت و کمال دیانت خویش سقّطی تمام دارم و متیقّم (یقین دارم)، ... (خارج از کشور- ۹۶)

به واژگان زیر توجه نمایید. این واژگان در سوالات املائی کنکورهای سراسری ۸۵-۹۶ مطرح شده‌اند:

انتفاع- لثیم‌تر- مفارقت- ضیق- مضایق- منصب- زرق و شعوده- نفاذ- نغمات- عاصی- احراز- سفاهت- لهجه- وهله- تمتّع- زمام- لالی- تقاص- تسویه حساب- ضلالت- مترصد- زایل کننده- مغ و زنار- ترقّی و انتصاب- مالیات مستغلات- نطق غرّا- شعوده و طامات- گزاردن نعمت- شیخ و کالبد- خادم سماط- پهلوان نوحاسته- از حیث غرابت و شگفتی- ابطال و الغا- مؤانست به مصاحبت- غایتِ آمال- خُدای عرب- از بهر (برای)- ضال (= گمراه)- جرس- سُخره- فراست- سُبحه- مرئی (نماین، پدیدار)- مرعی (مراعات‌شده- ملاحظه‌شده)- محظوظ (بهره‌ور)- غازی (جنگ‌جو)- اهتزاز- صرّه- حطام- تقاص و تلافی